



باز باران ...

سیدمجدالدین میرفخرایی (کلچین گیلانی)
سروده شده در سال ۱۳۱۹ به یاد دوران کودکی در جنگل‌های گیلان



ای درخت سبز و زیبا! هر چه زیبایی‌ست از خورشید باشد» ***	سنگ‌ها از آب جسته از خزه پوشیده تن را بس وزغ آنجا نشسته دم به دم در شور و غوغا ***	باز باران با ترانه با گوهرهای فراوان می‌خورد بر بام خانه آب چون آبشار ریزان می‌ریزد بر سر ایوان من به پشت شیشه تنها ایستاده در گذرها رودها راه افتاده ***	شاد و خرم نرم و نازک چست و چابک ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***
اندک‌اندک، رفته‌رفته، ابرها گشتند چیره آسمان گردید تیره بسته شد رخساره خورشید رخشان ریخت باران، ریخت باران ***	رودخانه با دو صد زیبا ترانه زیر پاهای درختان چرخ می‌زد، چرخ می‌زد، همچو مستان ***	ایستاده در گذرها رودها راه افتاده ***	از پرنده از خرنده از چرنده بود جنگل گرم و زنده ***	می‌خورد بر شیشه و در مشت و سیلی آسمان امروز دیگر نیست نیل ***
جنگل از باد گریزان چرخ‌ها می‌زد چو دریا دانه‌های گرد باران پهن می‌گشتند هر جا ***	چشمه‌ها چون شیشه‌های آفتابی نرم و خوش در جوش و لرزه توی آن‌ها سنگ‌ریزه سرخ و سبز و زرد و آبی ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***	آسمان آبی، چو دریا یک دو ابر، اینجا و آنجا چون دل من روز روشن ***	مشت و سیلی آسمان امروز دیگر نیست نیل ***
برق چون شمشیر بران پاره می‌کرد ابرها را تندر دیوانه‌گران مشت می‌زد ابرها را ***	با دو پای کودکانه می‌دویدم همچو آهو می‌پریدم از سر جو دور می‌گشتم ز خانه ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***	بوی جنگل تازه و تر همچو می‌مستی دهنده بر درختان می‌زدی پر هر کجا زیبا پرنده ***	یادم آرد روز باران: گردش یک روز دیرین خوب و شیرین توی جنگل‌های گیلان. ***
روی برکه مرغ آبی از میانه، از کرانه با شتابی چرخ می‌زد بی شماره ***	می‌کشانیدم به پایین شاخه‌های بید مشکی دست من می‌گشت رنگین از تمشک سرخ و مشکی ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***	برکه‌ها آرام و آبی برگ و گل هر جا نمایان چتر نیلوفر درخشان آفتابی ***	توی جنگل‌های گیلان. ***
گیسوی سیمین مه را شانه می‌زد دست باران بادها، با فوت خوانا می‌نمودندش پریشان ***	می‌شنیدم از پرنده از لب باد وزنده داستان‌های نهانی رازهای زندگانی ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***	برکه‌ها آرام و آبی برگ و گل هر جا نمایان چتر نیلوفر درخشان آفتابی ***	کودکی ده ساله بودم ***
سبزه در زیر درختان رفته‌رفته گشت دریا توی این دریای جوشان جنگل وارونه پیدا ***	هر چه می‌دیدم در آنجا بود دلکش، بود زیبا شاد بودم می‌سرودم: «روز، ای روز دلارا! داده‌ات خورشید رخشان این چنین رخسار زیبا ورنه بودی زشت و بی‌جان. ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***	برکه‌ها آرام و آبی برگ و گل هر جا نمایان چتر نیلوفر درخشان آفتابی ***	کودکی ده ساله بودم ***
بس دلارا بود جنگل به، چه زیبا بود جنگل! بس فسانه، بس ترانه بس ترانه، بس فسانه ***	این درختان با همه سبزی و خوبی گو چه می‌بودند جز پاهای چوبی گر نبودی مهر رخشان؟ ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***	برکه‌ها آرام و آبی برگ و گل هر جا نمایان چتر نیلوفر درخشان آفتابی ***	کودکی ده ساله بودم ***
بس گوارا بود باران به، چه زیبا بود باران! می‌شنیدم اندر این گوهرفشانی رازهای جاودانی، پندهای آسمانی: ***	روز، ای روز دلارا! داده‌ات خورشید رخشان این چنین رخسار زیبا ورنه بودی زشت و بی‌جان. ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***	برکه‌ها آرام و آبی برگ و گل هر جا نمایان چتر نیلوفر درخشان آفتابی ***	کودکی ده ساله بودم ***
«بشنو از من، کودک من پیش چشم مرد فرده، زندگانی - خواه تیره، خواه روشن - هست زیبا، هست زیبا، هست زیبا» ***	روز، ای روز دلارا! گر دلارایی‌ست، از خورشید باشد ***	شاد و خرم یک دو سه گنجشک پر گو باز هر دم می‌پرند، این سو و آن سو ***	برکه‌ها آرام و آبی برگ و گل هر جا نمایان چتر نیلوفر درخشان آفتابی ***	کودکی ده ساله بودم ***

